

سیر تحول نهاد مرجعیت مذهبی شیعه از خراسان تاریخی تا افغانستان معاصر

□ محمد احمدی*

چکیده

اسلام شیعی در زمان امام علی علیه السلام در خراسان بنیان نهاده شد، در دوران امام رضا علیه السلام تعمیق یافت، و به واسطه اصحاب و شاگردان معصومین علیهم السلام توسعه یافت. در عصر غیبت کبری، فقیهان شیعه، مرجعیت و هدایت دینی جوامع شیعی را در خراسان عهده دار شدند. این مقاله با رویکرد تاریخی-تحلیلی و با اتکا بر منابع کتابخانه‌ای و داده‌های اسنادی، به بررسی روند تاریخی تحول نهاد مرجعیت شیعه در خراسان تاریخی، از قرون نخستین اسلامی تا افغانستان معاصر می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم سلطه طولانی مدت مذاهب فقهی گوناگون، نفوذ جریان‌های عرفانی، و فشارهای سیاسی و مذهبی، فقیهان و محدثان شیعه با فراز و نشیب‌های در این منطقه نقش مهمی در گسترش، پویایی و روزآمدسازی فقه ایفا کرده‌اند که نشان‌دهنده تداوم، تطور و بازتولید نهاد فقاہت در قالب‌های گوناگون بوده است. این مقاله می‌کوشد با ترسیم سیر تاریخی و تحلیل ساختار و کارکرد مرجعیت، زمینه‌ای برای شناخت ژرف‌تر نقش آن در شکل‌گیری و تداوم هویت دینی شیعیان این اقلیم فراهم آورد. چشم انداز روشن از آینده نهاد مرجعیت را ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: مرجعیت شیعه، خراسان تاریخی، افغانستان معاصر، فقه و اجتهاد، تاریخ تشیع.

* دکتری روابط بین الملل جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیة (mohammad.ahmadi1420@gmail.com).

مقدمه

نهاد مرجعیت دینی در تشیع یکی از ارکان بنیادین در شکل‌گیری و تداوم هویت مذهبی، فکری و اجتماعی جوامع شیعی به‌شمار می‌آید. این نهاد که پس از پایان عصر حضور امامان معصوم علیهم‌السلام، مسئولیت تبیین شریعت، هدایت دینی جامعه، ایفای نقش اجتماعی و سیاسی را بر دوش فقهای واجد شرایط نهاده است، در طول تاریخ، پویایی و انعطاف‌پذیری قابل‌توجهی در مواجهه با تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از خود نشان داده است. مرجعیت شیعه به‌ویژه در دوره‌های بحرانی، نقشی تعیین‌کننده در حفظ انسجام دینی، تقویت هویت جمعی و رهبری فکری جامعه ایفا کرده و در بسیاری از مقاطع، به‌مثابه پشتوانه‌ای عقلانی و معنوی، جایگاه هدایت‌گری سیاسی را نیز برعهده گرفته است.

با این حال، مطالعات تاریخی درباره مرجعیت شیعه، عمدتاً بر کانون‌هایی چون کوفه، بغداد، حله، نجف، قم و جبل عامل متمرکز بوده و کمتر به نواحی شرقی جهان اسلام، به‌ویژه قلمرو خراسان بزرگ که امروزه بخش‌هایی از آن در جغرافیای سیاسی کشور افغانستان واقع شده است توجه شده است. این در حالی است که خراسان از نخستین سده‌های اسلامی، خاستگاه و زیستگاه بسیاری از محدثان، فقیهان و متکلمان شیعی بوده و در گسترش و تثبیت معارف اهل بیت علیهم‌السلام، نقشی مؤثر ایفا کرده است. اگر این گستره و دوره درخشان این سرزمین را از تاریخ اسلام نادیده بگیریم، برای مسلمانان و تمدن اسلامی، چیزی از میراث اسلامی باقی نمی‌ماند. ظهور عالمانی از تبار بلخی، طوسی، سیستانی و هروی، گواهی روشن بر این واقعیت است.

کم‌توجهی به این منطقه را می‌توان تا حدی ناشی از عوامل تاریخی، از جمله سلطه حکومت‌های متعصب و ناسازگار با مذهب تشیع، مانند غزنویان و سلجوقیان، تهاجم ویرانگر مغولان و تیموریان، پراکندگی جغرافیایی منابع، و ضعف زیرساخت‌های فرهنگی و علمی در دوره‌های خاص دانست؛ عواملی که موجب شده است نقش نهاد فقاقت و مرجعیت در این حوزه جغرافیایی کمتر مورد توجه قرار گیرد. با وجود این موانع، بررسی سیر

تطور مرجعیت شیعی در خراسان، افق‌های تازه‌ای در فهم نقش‌های تاریخی این نهاد در نواحی پیرامونی جهان اسلام می‌گشاید و می‌تواند به تکمیل نقشه تاریخی نهاد مرجعیت کمک شایانی کند.

پرسش بنیادین این پژوهش آن است که نهاد مرجعیت دینی شیعه در خراسان تاریخی و افغانستان کنونی چه مسیری را در طول تاریخ پیموده و چه عوامل تاریخی، سیاسی، فکری و نهادی در شکل‌گیری، تداوم یا گسست آن نقش داشته‌است؟

این مقاله بر آن است تا با رویکردی تاریخی-تحلیلی، ضمن بازخوانی نقش خراسان بزرگ در پیدایش و تحول مرجعیت شیعه، زمینه‌های اجتماعی، فکری و جغرافیایی اثرگذار بر آن را بررسی کرده و جایگاه این منطقه را در منظومه مرجعیت شیعه بازشناسی نماید. از رهگذر این تحلیل، می‌توان درک ژرف‌تری از سیر تطور نهاد فقاها و مرجعیت، به‌ویژه در نواحی کمتر پژوهش‌شده جهان اسلام به‌دست آورد و می‌تواند به گشودن افق‌های نوینی در فهم ساختار هویتی شیعه و روندهای آتی تعاملات مرجعیتی در سطح منطقه‌ای و جهانی بینجامد.

۱. تکوین اسلام شیعی در خراسان

در گذشته، خراسان، ناحیه‌ای گسترده در شرق جهان اسلام بود که محدوده آن در منابع جغرافیایی و تاریخی با اندکی تفاوت ذکر شده است. بلاذری، شهرهایی مانند نیشابور، هرات، مرو، بلخ، بادغیس، طالقان، بدخشان، بامیان، ماوراءالنهر و خوارزم را از جمله مناطق خراسان می‌داند (بلاذری، ۱۹۰۱م، ص ۴۱). در کتاب حدود العالم نیز، مرز شرقی خراسان تا هند و مرز غربی آن گرگان معرفی شده و بسیاری از شهرهای شمال افغانستان کنونی در قلمرو آن ذکر شده است (حدود العالم، به اهتمام ستوده، ص ۶۲).

پیش از اسلام، این منطقه خاستگاه آیین‌هایی چون زرتشتی، بودایی و برهمنی بود. چنین تنوعی زمینه‌ساز پذیرش اسلام و شکوفایی تمدن اسلامی در این ناحیه گردیده است (حبیبی، ۱۳۶۷، ص ۲-۳).

اسلام در دهه دوم هجری (۱۸ یا ۲۲ق) از طریق فتوحات نظامی و مهاجرت صحابه وارد خراسان شد. نخستین نشانه‌های حضور تشیع به دوره خلافت امام علی علیه السلام بازمی‌گردد؛ آن‌گاه که امام، جعده بن هبیره مخزومی را به حکومت خراسان منصوب کرد. گزارش طبقات ناصری حاکی از پذیرش اسلام علوی از سوی مردم غور پس از دریافت نامه امام علی علیه السلام است (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰). از این رو، گرایش‌های شیعی در میان مردم خراسان، ریشه عمیق یافت به گونه‌ای که مردم این سرزمین، از سب امام علی علیه السلام در عهد امویان، خود داری کردند. شاعر درباری غوریان، فخرالدین مبارکشاه مروردی، در مدح این مقاومت چنین سروده است:

به اسلام در هیچ منبر نماند* که بروی خطیبی همه خطبه خواند
که بر آل یاسین به لفظ قبیح* نکردند لعنت بوجه صریح (روضه‌الصفاء، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۴۳).
پس از حادثه کربلا، فضای ضد اموی در خراسان شدت یافت. قیام یحیی بن زید بن علی در جوزجان و شهادت او در سال ۱۲۵ ق، تأثیر زیادی در گرایش مردمی به تشیع داشت؛ چنان‌که مردم جامه سیاه پوشیدند و نام فرزندان خود را «یحیی» نهادند (ابن ائیم کوفی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۸). این تحولات، زمینه‌ساز قیام ابومسلم خراسانی و سقوط بنی‌امیه شد. با سقوط خلافت اموی و برآمدن عباسیان، فضای سیاسی مساعدی برای فعالیت‌های علمی و مذهبی شیعه فراهم شد. در این دوره، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام با تأسیس حوزه‌های علمی در مدینه، شاگردانی از اقصای نقاط جهان اسلام از جمله خراسان جذب و تربیت کردند و با بازگشت به شهر و دیار خود به نشر و ترویج مکتب و مذهب شیعه پرداختند و در مدت اندکی، بستر مناسبی برای ظهور راویان، اندیشمندان، و فقیهان برجسته را در خراسان فراهم آوردند. از جمله می‌توان به نام بلخی‌ها و هروی اشاره کرد (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۳۸).

ورود امام رضا علیه السلام به مرو در سال ۲۰۱ ق نقطه‌عطفی در تاریخ تشیع خراسان است. مناظرات و فعالیت‌های علمی امام علیه السلام، موجب گسترش و نهادینه شدن تشیع گردید. نتایج حضور امام رضا علیه السلام در خراسان، شامل مهاجرت گسترده علویان، تربیت راویان و محدثان،

تقویت شبکه وکالت، و پایه‌گذاری یک مکتب فقهی و کلامی بود که زمینه‌ساز تکوین تدریجی مرجعیت دینی در خراسان شد. شاگردانی چون اباصلت هروی و محمد بن فضل رنجی قندهاری، جبریل بن احمد فاریابی، محمد بن قاسم پوشنگی و مقاتل بن مقاتل بلخی از چهره‌های مهم این دوره‌اند (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۶۹ و ۴۲۴).

پس از حضور امام رضا علیه السلام، شاهد مهاجرت اصحاب ائمه علیهم السلام، علویان و محدثان و حاملان معارف اهل بیت علیهم السلام از مدینه و کوفه به خراسان هستیم (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ص ۱۸۶) که نشانگر آمادگی فرهنگی و دینی این سرزمین برای پذیرش آموزه‌های شیعی و تقویت هویت دینی و شکل‌گیری جامعه مبتنی بر اسلام شیعی است. مقدسی با اشاره به تعلق خاطر مردم این منطقه به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نویسد: «در هیچ دیاری مردمی را چنین شیفته خاندان پیامبر نیافتم» (مقدسی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۷). علاقه عمیق، بستری مناسب برای رشد علوم حدیث، فقه و کلام امامی در خراسان فراهم ساخت و به تدریج این سرزمین را به یکی از کانون‌های علمی و مذهبی شیعه در شرق جهان اسلام تبدیل کرد.

در عصر سامانیان، خراسان به‌عنوان یکی از خاستگاه‌های جریان‌های بزرگ علمی و فرهنگی در جهان اسلام شناخته می‌شد. در این دوره، هزاران تن از عالم، فقیه، متکلم، محدث، فیلسوف، طبیب، شاعر و مورخ از این منطقه برخاستند و با پرورش اندیشه و علم، سهمی بنیادین در بارور ساختن تمدن اسلامی ایفا کردند. شهرهایی چون نیشابور، هرات، سمرقند و بلخ به قطب‌های علمی و فرهنگی تشیع بدل شد و فقیهان برجسته‌ای از جمله کابلی‌ها و بلخی‌ها در ترویج معارف اهل بیت علیهم السلام و حفظ میراث حدیثی شیعه نقش‌آفرین بودند.

بر این اساس، با گسترش فشارهای سیاسی خلافت عباسی، امامان علیهم السلام شبکه وکالت را به عنوان حلقه واسطه با مردم تاسیس کردند. بسیاری از حلقات حدیثی شیعه در خراسان، با شبکه وکالت مرتبط بودند. این پیوند مؤثر، افزون بر تقویت مشروعیت فقهی راویان، به شکل‌گیری نوعی مرجعیت غیرمتمرکز و پنهان منجر شد که با اتکا به روایت و وثاقت، به نفوذ فکری و دینی در سطح منطقه‌ای دست یافت.

مجموعه این تحولات، خراسان را به یکی از کانون‌های تأثیرگذار مرجعیت دینی امامیه

در دوران غیبت نزدیک ساخت و زمینه‌ساز تحولات علمی و مذهبی گسترده در شرق سرزمین‌های اسلامی گردید.

۲. شکل‌گیری نهاد مرجعیت دینی عصر شکوفایی تمدن اسلامی

یک) مراحل شکل‌گیری نهاد مرجعیت دینی

پس از عصر حضور امامان معصوم (علیهم‌السلام)، زعامت دینی، مرجعیت علمی و رهبری اجتماعی شیعیان، به دو مرحله تاریخی تقسیم می‌شود:

الف) دوره نیابت خاصه: گذار از مرجعیت معصوم به مرجعیت فقیهان

با آغاز غیبت صغرا در سال ۲۶۰ق، شیعیان با چالشی اساسی در فقدان ارتباط مستقیم با امام دوازدهم (علیه‌السلام) مواجه شدند. این وضعیت، ضرورت طراحی سازوکاری بدیل برای استمرار هدایت دینی و سازمان‌دهی جامعه شیعه را ایجاب می‌کرد. در این دوره، امام عصر (علیه‌السلام) با تعیین چهار نایب خاص - عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، و علی بن محمد سمري - رهبری جامعه شیعه را از طریق آنان سامان داد.

نظام نیابت خاصه، به‌ویژه در خراسان، نقشی ارتباطی و راهبردی ایفا می‌کرد. در این بستر، گروهی از علویان، فقها و محدثان واسطه‌ای میان جامعه شیعی و نهاد نیابت خاصه بودند. اسناد تاریخی، از دریافت توقیعات، انتصاب وکلای محلی و ارتباط مستمر شیعیان شهرهایی چون بلخ، نیشابور و مرو با سامرا حکایت دارد. در توقیعی خطاب به محمد بن جعفر اسدی، از فردی به نام «مقاتل بن مقاتل بلخی» یاد شده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۳۹۲). همچنین، از شخصیت‌هایی چون حسین بن اسکیب بلخی که توفیق دیدار حضرت ولی عصر (علیه‌السلام) را در عراق یافت، و نصر بن صباح بلخی که توقیعاتی از سوی امام (علیه‌السلام) خطاب به شیعیان منطقه از طریق او نقل گردیده، یاد شده است (صدوق، ۱۳۹۵ق، ص ۴۸۸).

دوران غیبت صغرا، نه‌تنها مرحله‌ای انتقالی از مرجعیت معصوم به نائبان خاص بود، بلکه زمینه‌ساز شکل‌گیری تدریجی مرجعیت عامه و پذیرش فقهای جامع‌الشرایط به‌عنوان مراجع

دینی در عصر غیبت کبرا به‌شمار می‌آید؛ نهادی که با اتکا بر وثاقت فقها و اعتماد عمومی، استمرار رهبری مذهبی را تضمین کرد.

ب) دوره نیابت عامه: مرجعیت فقیهان در عصر غیبت کبرا

با پایان دوره نیابت خاصه و آغاز غیبت کبرا، جامعه شیعه با خلا هدایت مستقیم امام معصوم علیه السلام مواجه شد. این شرایط، چالش‌هایی عمیق در عرصه مرجعیت دینی، انسجام اجتماعی و پاسخ‌گویی به نیازهای فقهی پدید آورد. در مواجهه با این بحران، امامان معصوم علیهم السلام، سازوکارهای برای استمرار پیوند اعتقادی و فقهی جامعه با امام معصوم علیه السلام ارائه دادند. امامان معصوم علیهم السلام، به‌ویژه امام حسن عسکری علیه السلام، با تأکید بر مراجعه به فقهای جامع‌الشرایط، چارچوب نظری مرجعیت در عصر غیبت را پایه‌ریزی کردند: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ» (حرعاملی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۸۴).

بر اساس این مبنا، فقهای واجد شرایط، به‌گونه‌ای عام و غیرمعین، به‌عنوان نائبان امام عصر علیه السلام در عصر غیبت معرفی شدند و مسؤولیت هدایت دینی، قضاوت، اخذ وجوهات شرعی، اجرای امور حسبیه و صیانت از مذهب را بر عهده گرفتند.

در پرتو همین مبانی، نهاد مرجعیت دینی در قالب «نیابت عامه» شکل گرفت. این نهاد، امتداد تاریخی سازمان وکالت در دوران حضور ائمه علیهم السلام به‌شمار می‌رفت و اکنون در قالبی رسمی، سازمان‌یافته و اجتهادی احیا شده بود. توقیع معروف امام زمان علیه السلام نیز بر این مأموریت فقها تأکید دارد: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱۸، ص ۱۰۱).

در پی نهادینه‌شدن این تحول، حوزه‌های علمیه به‌عنوان مراکز رسمی آموزش و تربیت فقها تأسیس شدند و استقلال فقه امامی در برابر مکاتب دیگر فقهی اسلامی تثبیت گردید. فقهایی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی، با تدوین متون بنیادین و تأسیس مدارس علمی، در نهادسازی مرجعیت دینی نقشی اساسی ایفا کردند.

منطقه خراسان در این فرآیند، نقشی ممتاز ایفا کرد. با شکوفایی فرهنگی و دینی در این سرزمین، خراسان را به یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های تمدنی و علمی تشیع بدل کرد. شهرهایی چون نیشابور، بلخ، بخارا و هرات، به کانون‌های علمی و مراکز مرجعیت تبدیل شدند. ابن قتیبه دینوری گزارش می‌دهد که تنها در قرن سوم هجری، بیش از چهارصد محدث شیعی در بلخ فعال بودند (ابن قتیبة الدینوری، ۱۹۹۲م، ص ۲۱۷). این شواهد، جایگاه راهبردی خراسان را در تثبیت نهاد مرجعیت دینی شیعه در دوره غیبت به روشنی نشان می‌دهد.

دو) جریان شناسی مرجعیت دینی در آغاز غیبت کبری

مرجعیت علمی شیعه پس از آغاز غیبت کبری، از طریق دو جریان عمده فکری استمرار یافت: جریان نص‌گرا و جریان عقل‌گرا.

الف) جریان نص‌گرا: با آغاز غیبت کبری، محافل حدیثی و حلقات روایت‌گویی که عمدتاً در مکتب‌خانه‌ها و مجالس خصوصی برگزار می‌شد، نقش اساسی در حفظ، صیانت و انتقال میراث روایی و فرهنگی امامیه ایفا کردند. این محافل، مبتنی بر رویکردی نص‌محور، با تمرکز بر نقل مستقیم و شفاهی احادیث، استمرار سنت علمی اهل بیت (علیهم‌السلام) را تضمین کردند. در قرون سوم و چهارم هجری، خراسان به یکی از کانون‌های برجسته علمی و فکری در جهان اسلام تبدیل شد. شهرهایی چون نیشابور، بلخ، مرو و هرات، بستر رشد و شکوفایی جریان‌های متنوع حدیثی و کلامی بودند. در این فضا، جریان نص‌گرا که در مراحل نخستین تطور فقه امامیه غالب بود، با تأکید بر گردآوری، طبقه‌بندی و ثبت روایات، بدون دخالت نظام‌مند عقل در استنباط احکام، هویت خاصی به خود گرفت.

از چهره‌های شاخص این مکتب می‌توان به شیخ صدوق، محمد بن مسعود عیاشی و ابو عمرو کشی اشاره کرد. عیاشی، از فقهای برجسته ماوراءالنهر، با بهره‌گیری از ارتباطات علمی گسترده با مشایخ کوفه، آثار متعددی تألیف کرد که تنها تفسیر عیاشی از آن باقی مانده است (طوسی، الفهرست، ص ۳۱۹). شاگردان او چون ابو عمرو کشی (م. ۳۴۰ق)، صاحب معرفة الرجال، و ابو محمد حیدر سمرقندی، نقش مهمی در انتقال این میراث ایفا کردند. از

دیگر حدیث پژوهان این منطقه می‌توان به ابوالعباس نجاشی، جعفر بن علی بلخی، سید عمادالدین مروزی، و احمد بن علی علوی بلخی اشاره کرد. همچنین شخصیت‌هایی چون آدم بن محمد قلانسی، جعفر بن علی بن حسان بلخی (صاحب نوادر الروایات)، سید یحیی حسینی هروی (صاحب الامالی) از رجال برجسته این دوره‌اند (ر.ک: رجال طوسی، ۱۴۲۷ق، نام بلخی و هروی).

شیخ صدوق (م. ۳۸۱ق)، از برجسته‌ترین محدثان این جریان، برای گردآوری حدیث، سفرهایی به خراسان داشت و از مشایخ متعدد در شهرهایی چون بلخ، طوس، مرو و سمرقند روایت اخذ کرد (مقدمه من لا یحضره الفقیه). برخی آثار مهم خود چون کمال‌الدین، الامالی و عیون اخبار الرضا را در پاسخ به نیازهای علمی جامعه شیعه خراسان تألیف کرد؛ از جمله، کتاب من لا یحضره الفقیه را به درخواست شرف‌الدین نعمت علوی در ایلاق بلخ نگاشت. نقش خراسان در تدوین تراث حدیثی تشیع و حتی در تمدن اسلامی بی‌بدیل است. از شش مؤلف صحاح سته اهل سنت، پنج تن اهل این سرزمین هستند. همچنین علمای بزرگی چون حاکم نیشابوری و بیهقی در اهل سنت، و شیخ صدوق و شیخ طوسی در شیعه، در ارتباطی وثیق با فضاهای علمی خراسان بوده‌اند. گرچه این جریان بعدها با رشد عقل‌گرایی در مدرسه بغداد تضعیف شد، اما در صیانت از میراث حدیثی امامیه، جایگاهی ماندگار و تأثیرگذار داشت.

ب) جریان عقل‌گرا: این رویکرد با تأکید بر تلفیق عقل و نقل در استنباط احکام، از سده چهارم هجری به‌تدریج نضج یافت. فقیهانی چون ابن ابی‌عقیل، ابن جنید، شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، با به‌کارگیری روش‌های عقلانی، بنیان اجتهادی نوینی را پی‌ریزی کردند. در این مسیر، شیخ طوسی با تأسیس حوزه علمی بغداد، فقه روایی را از مرحله نقل‌محور به مرحله اجتهادی و استدلالی ارتقا بخشید.

گرچه مکتب عقل‌گرای بغداد در بلندمدت بر سنت حدیث‌محور قم غلبه یافت، اما تأثیر ماندگار مکتب نص‌گرا در حفظ منابع حدیثی امامیه همچنان انکارناپذیر باقی ماند.

ج) خراسان؛ بستر تعامل عقل و نقل: خراسان نیز همانند بغداد و قم، صحنه تعامل و

همزیستی این دو مکتب بود. بسیاری از علمای این منطقه، با تلاش برای تلفیق عقل و نقل، به سامان‌دهی دستگاهی معرفتی برای فقه امامی مبادرت ورزیدند. در عصر سامانیان و هم‌زمان با قدرت‌یابی آل بویه در عراق، حوزه‌های علمی شیعی در شهرهایی چون نیشابور، بلخ، سمرقند و کش توسعه یافتند. گرچه عقل‌گرایی در خراسان بیشتر در حوزه‌های کلام و فلسفه بروز یافت، جریان حدیث‌محور همچنان غالب بود. با این حال، استمرار اندیشه شیخ مفید و شیخ طوسی، مسیری متعادل و متکامل را برای فقه شیعه رقم زد.

در مجموع، خراسان در شکل‌گیری جریان‌های فکری امامیه، تثبیت مرجعیت علمی، و ارتقای عقلانیت فقهی، نقشی بنیادین ایفا کرد. این منطقه با فراهم کردن بسترهای علمی، اجتماعی و فرهنگی برای تعامل میان نص‌گرایی و عقل‌گرایی، به یکی از خاستگاه‌های مهم بالندگی فقه و اجتهاد در عصر غیبت کبری تبدیل شد.

سه) شکوفایی فقاہت شیعه در بستر تمدن اسلامی خراسان

با آغاز غیبت کبری در نیمه نخست قرن سوم هجری، تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان اسلام به‌گونه‌ای رقم خورد که شرایط مساعدتری برای گسترش مکتب اهل بیت علیهم‌السلام فراهم آمد. در عراق، خلافت عباسی تحت تأثیر آل بویه شیعی (۳۲۰-۴۴۷ق) قرار گرفت؛ در مصر، خلافت فاطمی (۳۵۷-۵۶۷ق) با تأسیس الازهر، به نشر معارف شیعی پرداخت؛ و در دیگر مناطق نیز دولت‌هایی چون حمدانیان در شام، علویان در طبرستان، اسماعیلیان در بحرین و زیدیان در یمن، فضای اجتماعی مناسبی برای بسط اندیشه شیعه ایجاد کردند.

در همین بستر، خراسان - هم‌زمان با شکوفایی تمدنی دوران آل بویه در عراق - وارد مرحله‌ای از بالندگی علمی و فرهنگی شد. اواخر دوران سامانیان، دوره‌ای بود که فقیهان و محدثان شیعه به‌گونه‌ای گسترده در عرصه تولید و ترویج دانش دینی فعال بودند. شهرهایی چون نیشابور، بلخ، سمرقند و کش، به مراکز برجسته علم فقه و حدیث بدل شد و نقش مؤثری در تحکیم هویت تشیع در قلمرو اسلامی ایفا کرد.

سرزمینی که امروز افغانستان خوانده می‌شود، بخشی از خراسان بزرگ و در مسیر راه

ابریشم، محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و ادیان متنوع بود. این منطقه با برخورداری از میراث فرهنگی هند، ایران، سریانی، چین و یونان، در ساخت تمدن اسلامی نقشی کلیدی داشت. از سده نخست هجری، با ورود صحابه و تابعین، حلقه‌های علمی اسلامی در این دیار شکل گرفت و بستر مناسبی برای بسط آموزه‌های دینی فراهم آمد.

در پرتو این زیرساخت تمدنی و با حمایت دولتهایی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل‌زیار، علوم اسلامی، به‌ویژه فقه، حدیث، کلام، فلسفه و تفسیر، در خراسان رشد چشمگیری یافت. صدها عالم، فقیه، محدث، متکلم، فیلسوف، عارف، پزشک و مورخ در این سرزمین پرورش یافتند. عواملی چون تأکید اسلام بر رشد عقلانی و اخلاقی، مبارزه با خرافه‌گرایی، توجه به عدالت اجتماعی، ترجمه آثار علمی دیگر تمدن‌ها و مشارکت همگانی، از دلایل اصلی این شکوفایی بودند.

در میان علوم اسلامی، فقه جایگاهی محوری یافت؛ زیرا پاسخ به نیازهای دینی و اجتماعی، مستلزم اجتهاد و تفقه بود. خراسان در این راستا، به یکی از کانون‌های مهم تکوین مکاتب فقهی امامیه بدل شد. شخصیت‌هایی مانند فضل بن شاذان نیشابوری که در حوزه فقه، اصول و کلام صاحب‌نظر بود، نمایانگر گرایش عقل‌گرای فقهی این منطقه‌اند. از قرن چهارم هجری، مدارس فقهی در خراسان تثبیت شدند و گرایش به اجتهاد در تعامل با مکاتب قم، کوفه و اهل سنت تقویت گردید.

فقیهانی چون محمد بن مسعود عیاشی، عبدالعزیز کشی و آدم بن محمد قلانسی، از چهره‌های شاخص فقه امامی در خراسان به‌شمار می‌آیند. عیاشی، فقیه و محدث برجسته سمرقندی، با تدوین آثار حدیثی و تفسیری، نقش مهمی در انتقال تراث شیعی ایفا کرد. هرچند سنت اجتهادی شیعه در مدرسه بغداد به‌دست شیخ طوسی به اوج رسید، ریشه‌های فکری و علمی آن در حوزه‌های علمی خراسان قابل شناسایی است.

افزون بر فقیهان امامیه، مؤسسان مکاتب فقهی اهل سنت نیز عمدتاً از این منطقه برخاسته‌اند؛ همچون ابوحنیفه کابلی، بنیان‌گذار فقه حنفی، و احمد بن حنبل که با منطقه مرو پیوند داشت. از این‌رو، خراسان نه تنها بستر تکوین فقه شیعی، بلکه میدان تعامل و

گفت‌وگوی مکاتب مختلف فقهی بود.

شهرهایی چون نیشابور، مرو، بلخ، طالقان و هرات، از مراکز فعال فقه و حدیث شیعه امامی محسوب می‌شود. نیشابور، به‌ویژه به‌سبب پیوند ساختاری با حوزه‌های علمی قم و بغداد، به‌صورت پل ارتباطی انتقال دانش و حدیث در جهان اسلام عمل می‌کرد. این ساختار علمی، زمینه‌ساز استمرار مرجعیت دینی، تقویت عقلانیت فقهی و بنیان‌گذاری نهادهای فقهی در دوران غیبت شد.

۳. فراز و نشیب نهاد مرجعیت دوره میانه

در سده‌های میانه، به موازات افول تمدن اسلامی، نهاد مرجعیت شیعه نیز با فراز و نشیب‌هایی همراه بود. در چنین بستری، نهاد مذهبی تشیع - با وجود فشارها و سرکوب‌های گسترده - با تکیه بر راهبردهایی چون مهاجرت، تقیه، اجتهاد و فعالیت‌های علمی، توانست به حیات دینی و اجتماعی خود تداوم بخشد.

الف) غزنویان و سرکوب سازمان‌یافته تشیع: با تسلط سلسله غزنویان بر خراسان و بخش‌هایی از شرق جهان اسلام، از اواخر قرن چهارم تا سده ششم هجری، سلاطین غزنه با اتکا بر مشروعیت خلافت عباسی، به حمایت و تعصب از مکتب کلامی اشعری و فقه حنفی پرداختند.

سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ق) با اتخاذ سیاستی سخت‌گیرانه در عرصه دینی، گروه‌های مختلف فکری و مذهبی از جمله معتزله، فلاسفه و به‌ویژه شیعیان را هدف تکفیر و سرکوب قرار داد. در سال ۴۲۰ق، به فرمان او کتابخانه آل‌بویه در ری سوزانده شد؛ حادثه‌ای که موجب نابودی بخش عظیمی از میراث فکری شیعه و اسماعیلیه گردید (بیهقی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳).

نخستین سرکوب سازمان‌یافته شیعیان در قرن پنجم هجری، در ناحیه غور و به فرمان مستقیم سلطان محمود رخ داد. در پی این فشارها، شیعیان ناچار به مهاجرت، تقیه، تعطیلی مراکز علمی و فعالیت پنهانی شدند. با وجود این شرایط دشوار، عالمانی چون: ابوالقاسم بستی (وفات ۴۲۰ق)، مؤلف المراتب در فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سید علی بن حمزه

هروی (وفات ۴۶۸ق)، شیخ ابو عبدالله حسین پُوشنگی، رهبری دینی و علمی شیعیان منطقه را بر عهده داشتند (النجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۶۸).

ب) آل‌بویه و شکوفایی فرهنگ اهل بیت: در دوران حکومت آل‌بویه (۳۲۱-۴۴۷ق)، بغداد به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی تشیع در جهان اسلام تبدیل شد. شیخ مفید با تأسیس حوزه علمی در بغداد، نقش بسزایی در تقویت مبانی کلامی و فقهی امامیه ایفا کرد. پس از او، شاگردانش سید مرتضی و سید رضی با توسعه مدرسه بغداد، این جریان را ادامه دادند. در ادامه، شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) که از خراسان به بغداد مهاجرت کرد، با نوآوری در روش‌شناسی فقهی، فقه امامیه را از شیوه نقلی صرف به مرحله فقه استدلالی رساند و تحولی بنیادین در آن ایجاد کرد. وی در همین دوره، رهبری مرجعیت شیعه را به‌طور رسمی در اختیار گرفت.

ج) سلطه سلجوقیان و هراس از تشیع: با افول قدرت آل‌بویه و سلطه‌یابی سلجوقیان، وضعیت شیعیان بار دیگر دستخوش تغییر شد. خلافت عباسی که از نفوذ فاطمیان در مصر و حضور مؤثر شیعیان در بغداد نگران بود، از طغرل سلجوقی برای مهار نفوذ شیعه حمایت کرد. سلجوقیان نیز در پی تقویت مذهب رسمی و تضعیف اندیشه‌های عقل‌گرایانه برآمدند و با حمایت از کلام اشعری و فقه شافعی، پروژه مهندسی دینی خلافت عباسی را دنبال کردند.

خواجه نظام‌الملک با تأسیس مدارس نظامیه، نظام آموزشی نوینی پایه‌گذاری کرد که در آن، جریان عقل‌گرای شیعی و معتزلی به حاشیه رانده شد. در این دوره، شدت آزار شیعیان افزایش یافت؛ از جمله حمله به محله‌های شیعه‌نشین بغداد، تعرض به منزل شیخ طوسی و سوزاندن کتابخانه‌اش از نمونه‌های مبارزه با تفکر شیعی بود.

شیخ طوسی ناگزیر در سال ۴۳۸ هجری بغداد را ترک کرد و به نجف مهاجرت نمود. این هجرت، نقطه عطفی در تاریخ علمی تشیع به شمار می‌رود؛ زیرا وی با تأسیس حوزه علمیه در نجف، این شهر را به قطب فکری و فقهی شیعه تبدیل و بنیان مرجعیتی پایدار را بنا نهاد. در این برهه، سلجوقیان از شمال و غزنویان از جنوب و شرق، عرصه را بر شیعیان تنگ

کردند و آنان را در فشار سیاسی و فکری قرار دادند. این وضعیت، زمینه رشد علمی و اجتماعی آنان را محدود ساخت (ناصری داوودی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۸).

با این حال، برخی عالمان شیعه در خراسان و شرق ایران به تداوم فعالیت علمی پرداختند. از جمله این افراد می‌توان به: سید علی بن حمزه هروی (وفات ۴۶۸ق)، شیخ عصمی هروی، از شاگردان سید مرتضی (حرّ عاملی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۳)، شیخ علی بن مظفر بن حمزه بن زید ابوالقاسم دَبّوسی، از نوادگان امام سجاد علیه السلام، سید ابو محمد حسن موسوی هروی، ابوالمعالی محمد بن نعمت علوی بلخی، اشاره کرد که با وجود اختناق، نقش فعالی در حفظ هویت علمی و فقهی تشیع ایفا کردند.

د) تهاجم مغول و گسست ساختارهای تمدنی و دینی: تهاجم مغولان در قرن هفتم هجری، ضربات سهمگینی بر پیکره تمدن اسلامی وارد آورد و به فروپاشی ساختارهای سیاسی، فرهنگی و مذهبی در نواحی خراسان، ماوراءالنهر و عراق انجامید. شهرها و کتابخانه‌ها به کلی ویران، حوزه‌های علمی نابود، و پیوند دیرین دین، دانش و قدرت از هم گسسته شد. شهرهایی چون بلخ و هرات تخریب گردید و بسیاری از نخبگان علمی یا کشته شدند یا ناگزیر به مهاجرت روی آوردند. در نتیجه این خلأ، توجه عمومی به مشایخ صوفیه، مقامات عرفانی و نهاد خانقاه معطوف گشت و مرجعیت علمی فقهی در حاشیه قرار گرفت. در دوران حاکمیت ایلخانان، برخی از اندیشمندان شیعه نظیر خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی و سید بن طاووس با نفوذ در دربار ایلخانی، نقش مؤثری در مهار فجایع ایفا کردند. آنان ضمن تلاش برای توقف قتل عام‌ها، به ترویج عقلانیت و احیای بخشی از فرهنگ و تفکر اسلامی همت گماردند. از اوایل قرن هشتم هجری، با اسلام آوردن غازان خان و تشیع البجایتو (محمد خدا بنده)، فضای مذهبی جدیدی برای گسترش تشیع در برخی نواحی، به ویژه در عراق و غرب خراسان، فراهم آمد. علامه حلی نیز با بهره‌گیری از موقعیت خود در دستگاه ایلخانی، به تبیین، نظام‌مندسازی و تحکیم مبانی فقهی امامیه پرداخت و بدین سان، زمینه‌ای برای حیات مجدد شیعه فراهم ساخت.

حاکمیت دولت‌های شیعی مستقل همچون مرعشیان در مازندران و سربهداران در سبزوار

در سده‌های هشتم و نهم هجری، از نتایج این تحولات به شمار می‌روند و بستر تاریخی لازم برای ظهور دولت صفوی را نیز مهیا کردند.

هـ) حکومت سربهداران و احیای مرجعیت فقهی در خراسان: در نیمه نخست قرن هشتم هجری، نخستین حکومت مستقل شیعی در خراسان با ظهور جنبش سربهداران در سال ۷۳۷ق در سبزوار تأسیس شد. این جنبش، برای تثبیت مشروعیت دینی و تقویت پایگاه فقهی خود، به جذب فقیهان برجسته از دیگر مناطق جهان اسلام، به‌ویژه عراق و جبل عامل روی آورد.

در همین راستا، علی بن مؤید، یکی از رهبران برجسته جنبش، از شهید اول (محمد بن مکی عاملی) دعوت کرد تا رهبری دینی جامعه شیعی خراسان را بر عهده گیرد. شهید اول که به دلیل فشارهای سیاسی در شام، امکان مهاجرت نداشت، کتاب اللمعة الدمشقية را به‌عنوان منبع فقهی به خراسان ارسال کرد. این اقدام، نه تنها پاسخ‌گوی نیاز فقهی شیعیان منطقه بود، بلکه گامی مهم در جهت احیای تفکر فقهی امامیه در شرق ایران تلقی می‌شود (ر.ک: شوشتری، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۷۹؛ ج ۲، ص ۳۶۶).

در دورانی که تصوف بر فضای فکری و فرهنگی خراسان غلبه داشت و فقه امامیه در حاشیه قرار گرفته بود، سربهداران با اعزام عالمان شیعی به مناطقی چون غور، غرجستان، قهستان و بخش‌هایی از افغانستان امروزی، کوشیدند بنیان‌های فقهی و کلامی تشیع را تقویت و تثبیت کنند. این حرکت تبلیغی و علمی، پس از سرکوب نهایی جنبش، با مهاجرت گسترده سادات علوی به مناطق شیعه‌نشین، به‌ویژه هزاره‌جات، تداوم یافت و در تحکیم جریان مرجعیت دینی در شرق خراسان نقش بسزایی ایفا کرد.

برخی از این سادات مهاجر که دارای گرایش‌های صوفیانه نیز بودند، در مناطقی مانند بامیان، وردک و قندهار سکنی گزیدند و با ترویج طریقت‌هایی نظیر نعمت‌اللهیه، زمینه پیوند میان تصوف و تشیع را فراهم ساختند. این تلفیق، به‌ویژه در کنار حضور فقیهان مهاجر، منجر به ظهور الگوی دینی ترکیبی با عناصر فقهی و عرفانی در خراسان شرقی شد.

در مجموع، حکومت سربهداران نقشی کلیدی در بازسازی و احیای نهاد فقاها و

مرجعیت شیعی در خراسان ایفا کرد. هم‌افزایی میان فقه و سیاست، یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های این تجربه تاریخی به‌شمار می‌رود که زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوهای بومی شده نهاد دینی در شرق جهان اسلام گردید.

و) دوره تیموریان و نوزایی فرهنگی شیعه در خراسان: در دوره تیموریان از اواخر قرن هشتم تا اواخر قرن دهم هجری، فضای نسبتاً مساعد برای احیای حیات علمی و فرهنگی تشیع در خراسان فراهم ساخت. در دوره شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ ق) در هرات دوره‌ای از نوزایی فرهنگی و علمی آغاز و هنر، ادبیات، فلسفه و تصوف اوج شکوفایی خود را داشت.

علی‌رغم رسمی‌نبودن تشیع، حیات علمی و فرهنگی شیعه در مناطق مختلف خراسان، از جمله نیشابور، سبزوار، قهستان و طوس، استمرار یافت. مظاهر فرهنگ شیعی همچون مناقب‌نگاری اهل بیت (علیهم‌السلام)، مرثیه‌سرایی، نگارش آثار فقهی و کلامی، و حضور محدود اما مؤثر فقهای امامیه در حلقه‌های علمی، از تداوم این حیات علمی حکایت دارد.

در عهد سلطان حسین بایقرا نیز، فضا برای ابراز هویت شیعی تا حدی بازتر شد. برگزاری مراسم عزاداری، نقش بستن نام دوازده امام (علیهم‌السلام) بر سکه‌ها، و تألیف کتاب‌هایی چون روضه‌الشهدا اثر ملاحسین واعظ کاشفی در هرات، از نشانه‌های این گشایش نسبی مذهبی است (ناصری داوودی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱).

از سوی دیگر، رواج تصوف با گرایش‌های علوی، زمینه‌ای برای نفوذ معنوی تشیع در میان طبقات مختلف مردم فراهم ساخت. صوفیان علوی مشرب همچون سید نعمت‌الله ولی، عارف برجسته شیعه، در این دوره به هرات مهاجرت کرد و سلسله نعمت‌اللهیه را بنیان نهاد که در گسترش تشیع عرفانی در خراسان، هند و دیگر نواحی اثرگذار بود.

دوره تیموری را می‌توان از منظر تاریخی، نقطه عطفی در احیای تدریجی مرجعیت شیعی در شرق جهان اسلام دانست. نقش عالمان، مهاجرت سادات، رواج تصوف علوی، تألیف آثار فقهی و ادبی، و سیاست‌های فرهنگی باز دولت تیموری، از جمله مؤلفه‌هایی است که زمینه اجتماعی و فکری لازم برای پذیرش دولت شیعی صفوی در قرن دهم هجری را فراهم کرد.

ز) عصر صفویه: رسمی سازی نهاد مرجعیت و تثبیت فقه امامیه: با تأسیس دولت صفوی در آغاز قرن دهم هجری و اعلام تشیع دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی ایران، یکی از ژرف ترین تحولات تاریخ نهاد دینی شیعه رقم خورد. برای نخستین بار، نهاد دین به صورت رسمی به بخشی از ساختار قدرت سیاسی بدل شد و نهاد مرجعیت و فقاہت از جایگاهی محدود و پراکنده، به نهادی متمرکز، نهادینه و تأثیرگذار در سطوح مختلف قدرت ارتقا یافت.

برای تثبیت مشروعیت مذهبی حکومت، صفویان به جذب علمای برجسته امامیه، به ویژه از جبل عامل، عراق و بحرین پرداختند. فقیهانی چون محقق کرکی، شیخ حر عاملی، شیخ بهایی و عبدالصمد عاملی به ایران دعوت شدند و در نهادسازی دینی نقش کلیدی ایفا کردند. محقق کرکی به عنوان برجسته ترین چهره این جریان، به عنوان نائب عام امام زمان (عج)، مشروعیت سلطنت را منوط به تأیید فقیه جامع الشرایط دانست و بدین ترتیب، نوعی تفکیک نقش میان سلطان و فقیه ترسیم شد: سلطان مجری نظم دینی، و فقیه ناظر بر مشروعیت آن. در نتیجه این تحول، مفاهیم فقهی و اصولی چون اجتهاد، تقلید، فتوا و مرجعیت جایگزین خانقاه و نهادهای صوفیانه شدند و ساختار دینی جدیدی بنیان نهاده شد. نهاد مرجعیت شیعه که پیش تر غالباً شخصی و غیررسمی بود، اکنون به نهاد رسمی، سازمان یافته و دولتی بدل گردید که در تدوین، اجرا و نظارت بر سیاست های مذهبی نقش مؤثری داشت. از منظر جامعه شناختی نیز، گسترش منصب هایی چون شیخ الاسلام، تأسیس حوزه های علمیه، مشارکت فقها در اداره اوقاف و نهادهای دیوانی، نشانگر حرکت از مرجعیت فردی به سوی مرجعیت شبکه ای و نهادی است؛ مرجعیتی که دیگر در حاشیه حکومت قرار نداشت، بلکه در تعامل مستقیم با آن، از سرمایه نمادین و قدرت اجتماعی گسترده ای برخوردار بود.

از شاخصه های مهم این دوران، ارتباط علمی خراسان با حوزه های فکری حله و جبل عامل بود که از طریق تبادل آثار و مهاجرت علما، به انتقال سنت های اجتهادی تشیع کمک کرد. نهاد شیخ الاسلامی در مشهد، مدارس علمیه در هرات و نیشابور، و حضور

شخصیت‌هایی چون مولی محمدباقر سبزواری، شیخ حر عاملی، عبدالصمد عاملی (۹۸۴-۹۲۲ق)، پدر شیخ بهایی، به تثبیت مرجعیت شیعی در منطقه کمک شایانی کرد. در یک جمع‌بندی، دولت صفوی را می‌توان دوران نضج، رسمیت و سازمان‌یافتگی نهاد مرجعیت شیعه دانست؛ عصری که نه تنها میراث فقهی امامیه را احیا کرد، بلکه سنتی نوین در تعامل میان دین و دولت بنیان نهاد. تأثیر این سنت، در تحولات نهاد مرجعیت در دوره‌های قاجار و عصر مشروطه نیز ادامه یافت و بستری برای تحركات دینی و سیاسی در دوران معاصر فراهم ساخت.

بررسی تحولات نهاد مرجعیت شیعه در دوره میانه (از قرون چهارم تا دهم هجری) نشان می‌دهد که این نهاد دینی، علیرغم مواجهه با فشارهای سیاسی، مذهبی و اجتماعی گسترده، نهادی زنده، پویا، و متناسب با شرایط تاریخی و جغرافیایی با واقعیت‌های سیاسی و فرهنگی زمانه تعامل داشته و با تکیه بر راهبردهای انطباقی و مقاومتی چون تقیه، مهاجرت، تولید علمی، و پیوند با توده‌های اجتماعی، حیات خود را حفظ کرده است.

۴. تمرکز مرجعیت شیعه در نجف

از آغاز غیبت صغری تا قرن یازدهم هجری، مرجعیت شیعه ساختاری منطقه‌ای و پراکنده داشت. فقها و محدثان در نواحی مختلف جهان اسلام به صورت مستقل پاسخ‌گوی نیازهای دینی و اجتماعی شیعیان بودند. هر فقیه و محدث در حوزه جغرافیایی زندگی خود مرجع و ملجأ شیعیان بود و مردم برای دریافت پاسخ مسایل دینی و اجتماعی به محدثان و فقیهان همان محدوده جغرافیایی مراجعه می‌کردند. در این دوران، مراکزی چون بلخ، هرات، نیشابور، قم، اصفهان، ری، جبل عامل، نجف، کربلا و سامرا از جمله حوزه‌های فعال علمی این دوره به شمار می‌رفتند.

مرجعیت در این دوره عمدتاً بر دو حوزه جغرافیایی استوار بود:

۱. حوزه عراق (بغداد، نجف، حله، کربلا، جبل عامل، قم و اصفهان)، که بستر شکل‌گیری تدریجی مرجعیت متمرکز شد.

۲. حوزه خراسان (بلخ، بخارا، نیشابور، هرات)، که تا پیش از تهاجم مغول، از پویایی علمی برخوردار بود، اما با ویرانی‌های ناشی از حملات مغولان و تیموریان، رو به افول رفت و جای خود را به جریان‌های صوفیانه سپرد.

از قرن دهم هجری به بعد، حوزه غرب جهان تشیع به ویژه حوزه نجف به تدریج جایگاه خود را به عنوان قطب علمی و مرکز مرجعیت نوین شیعه تثبیت کرد. سقوط صفویه در سال ۱۱۳۵ق و سلطه قاجاریه همراه با نفوذ استعمار، سبب شد نهاد مرجعیت از قدرت سیاسی فاصله گیرد و به نهادی مستقل با کارکردهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی بدل شود. در این دوران، بسیاری از فقها مشروعیت سلطنت قاجار را نپذیرفتند، هرچند در برخی موارد روابط مصلحتی میان علما و حکومت‌ها برقرار شد؛ از جمله همراهی شیخ جعفر کاشف‌الغطاء با فتح‌علی شاه در جنگ با روسیه (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۳۹۴)، یا فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو (۱۳۱۳ق) که نشانگر نفوذ سیاسی و اجتماعی مرجعیت بود.

فرآیند تمرکز مرجعیت در نجف از نیمه قرن دوازدهم آغاز شد و در قرن سیزدهم هجری، با شکوفایی حوزه نجف، نهاد مرجعیت به ساختاری فراملی تبدیل شد. این مرجعیت با استفاده از شبکه‌ای از وکلا و نمایندگان در شهرها و نواحی دورافتاده، اقتدار مالی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای به دست آورد تا جایی که اکثر شیعیان شیعیان از مرجعی واحد تبعیت می‌کردند.

تمرکز مرجعیت نتیجه سه رخداد بود:

الف) غلبه جریان اصولی: با احیای اصول‌گرایی توسط وحید بهبهانی و شاگردانش، جریان اخباری‌گری تضعیف شد و زمینه برای شکل‌گیری مرجعیت عام فراهم آمد. مفهوم «تقلید از اعلی» توسط صاحب جواهر تبیین و با مرجعیت عام شیخ انصاری نهادینه شد (خوانساری، ج ۷، ص ۱۳۰).

ب) تحولات ارتباطی و سازمانی: پدید آمدن صنعت چاپ، گسترش وسایل ارتباطی، و تمرکز وجوهات در حوزه نجف، به تقویت ساختاری و استقلال نهادی مرجعیت انجامید.

ج) نهادینه‌سازی مرجعیت عام: شیخ انصاری با ایجاد شبکه وکلا، مرجعیت را از حالت فردی به ساختاری سازمان‌یافته بدل ساخت. پس از او، اصل اعلییت به عنوان معیار انتخاب

مرجع تثبیت شد. مراجعی چون میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و سید ابوالحسن اصفهانی با مواضعی چون مقاومت در برابر اشغال عراق، نقش فراملی و اثرگذاری در تحولات سیاسی ایفا کردند و جایگاه نجف را به‌عنوان مرکز جهانی مرجعیت شیعه تثبیت نمودند.

با آغاز نهضت مشروطه (۱۲۸۴ش)، نهاد مرجعیت برای نخستین بار به‌گونه‌ای مستقیم و نهادینه وارد عرصه سیاسی شد. در رأس این جریان، آخوند خراسانی (م. ۱۳۲۹ق) با ارائه نظریه نیابت فقیه در دوران غیبت، به مشروعیت بخشی فقهی نظام مشروطه پرداخت.

در ادامه، مراجعی چون سید محسن حکیم (م. ۱۳۹۰ق) با گسترش مرجعیت عام هم‌زمان با استقلال کشورهای اسلامی، و سپس سید ابوالقاسم خویی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ق) با ارتقای سطح علمی حوزه، جایگاه مرجعیت نجف را در سطح جهان تشیع بیش از پیش تحکیم بخشیدند.

۵. گسست نهاد مرجعیت در افغانستان معاصر

الف) شکل‌گیری افغانستان و اختلال نهاد مرجعیت: در حالی که نهاد مرجعیت شیعه در نجف اشرف طی قرون سیزدهم و چهاردهم هجری به نهادی مقتدر و منسجم بدل شد، در افغانستان مسیر متفاوتی را پیمود. پس از فروپاشی نهادهای علمی و فقهی خراسان بر اثر تهاجم مغولان و تیموریان، مرجعیت شیعی در این منطقه دچار رکود شد و جای خود را به جریان‌های طریقت‌محور و صوفیانه داد.

با قتل نادرشاه افشار و شکل‌گیری ساختار سیاسی نوین افغانستان، طی دو قرن بعد، شرایط بی‌ثبات سیاسی، دخالت قدرت‌های استعماری، و استبداد حکومت‌های قبیله‌محور، مانع از نهادینه‌سازی مرجعیت مستقل و بومی در کشور شد.

ب) سرکوب سازمان‌یافته و مهاجرت علمای شیعه: از مهم‌ترین عوامل رکود نهاد دینی در افغانستان، می‌توان به تبعیض مذهبی و سرکوب عالمان شیعی اشاره کرد. در دوره عبدالرحمن خان (۱۲۹۷-۱۳۱۸ق)، جامعه هزاره تارومار شد. بسیاری از مراکز علمی شیعه تعطیل شد و شیعیان از مشارکت در عرصه‌های دینی و سیاسی محروم گردیدند. در این فضا، شمار زیادی از علمای برجسته یا ناگزیر به مهاجرت شدند، یا در زندان و میدان‌های نبرد جان

باختند. به گفته غبار از یکاوانگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاد و یک هزار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار و یک صد روحانی در جنگ کشته شد (غبار، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۶۶۹). با اینکه در دوره‌های مختلف فقیهانی چون علامه سردار کابلی به مراتب علمی عالی اجتهاد رسیدند، اما محدودیت‌های سیاسی، نبود حمایت اجتماعی و فرهنگی، و تمرکز مرجعیت در نجف، امکان تحقق مرجعیت مستقل را در افغانستان از آنان سلب کرد. حوزه‌های علمیه نیز به سبب فشارهای حکومتی و فقدان نهادهای حمایتی، تعطیل و یا در رکود قرار گرفتند.

ج) بازگشت علما و تلاش برای احیای حیات علمی: از نیمه دوم قرن چهاردهم هجری، شماری از علما پس از تحصیل در حوزه نجف یا مشهد به افغانستان بازگشتند و درصدد احیای حیات علمی و مذهبی جامعه برآمدند. با تأسیس مدارس دینی، مکتب‌خانه‌ها و فعالیت‌های تبلیغی، کوشیدند بنیان‌های فرهنگی و دینی جامعه را تقویت کنند. با این حال، به دلیل تداوم فشارهای سیاسی، فقدان حمایت ساختاری، و استمرار ارجاع مردم به مراجع نجف، این تلاش‌ها به تکوین مرجعیت بومی منجر نشد.

د) ناکامی در احیای مرجعیت دینی: فقیهانی چون شیخ محمدتقی هروی (۱۲۹۹ق)، شیخ سلیمان قندوزی بلخی (۱۲۹۴ق)، عبدالله فاضل قندهاری (۱۳۱۸ق)، شیخ محمدعلی کابلی (۱۳۳۹ق)، محمد غزنوی (۱۳۴۰ق)، سید محمدعلی کابلی (۱۳۲۵ق)، شیخ محمدرضا کابلی، علامه سردار کابلی (۱۳۵۷ق)، محمد امین افشاری (۱۳۵۷ش)، شیخ سلطان محمد ترکستانی، سید محمدرور واعظ بهسودی و علامه مدرس افغانی، همگی به مرتبه اجتهاد نائل آمدند، اما در تحقق مرجعیت دینی و بومی ناکام ماندند.

این ناکامی نه به سبب فقدان صلاحیت علمی، بلکه به دلیل نبود زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی لازم بود. تمرکز مرجعیت در نجف، فقدان نهادهای پشتیبان در کشور، فضای خفقان، و استبداد حاکمان، موجب شد برخی از این عالمان یا در نجف ماندگار شوند و یا پس از بازگشت، نقش رابط میان مردم و مراجع نجف را ایفا کنند؛ به جمع‌آوری وجوهات شرعی و انتقال فتاوا پردازند، بی‌آنکه خود مرجعیت مستقلی اعلام کنند.

ه) چالش‌های ناشی از فقدان مرجعیت بومی در افغانستان: در طول قرن چهاردهم هجری، نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان از ساختار نهادی و انسجام درونی محروم ماند. شیعیان این کشور، به‌ویژه جامعه هزاره، در امر تقلید، پیوسته به مراجع بزرگ نجف، سامرا و قم مراجعه می‌کردند. علمای محلی اغلب در جایگاه واسطه بین مردم و مراجع فرامنطقه‌ای ایفای نقش می‌کردند؛ از جمله در گردآوری وجوهات شرعی، انتقال پرسش‌های شرعی و ترویج فتاوی مراجع. این ارتباط مستمر، مرجعیت را در قالبی فراملی و متمرکز در نجف نگاه می‌داشت و از شکل‌گیری مرجعیتی بومی در افغانستان جلوگیری می‌کرد.

این وضعیت پیامدهای متعددی برای جامعه شیعه افغانستان در پی داشت:

- گسست میان مرجعیت فراملی و نیازهای محلی: ساختار جهانی مرجعیت نجف، که مبتنی بر شبکه وکالت و ارتباطات دینی فرامرزی بود، کمتر به مقتضیات خاص افغانستان توجه نشان می‌داد.

- تداوم وابستگی دینی: فقدان مرجعیت داخلی، شیعیان افغانستان را در وضعیت پایدار وابستگی فقهی و نهادی به حوزه‌های علمیه نجف و مشهد نگه داشت. حوزه‌های علمیه محلی، به دلیل فقدان پشتوانه مرجعیت، شرایط اجتماعی دشوار و فشارهای سیاسی، در مسیر توسعه و نهادینه‌سازی بازماندند.

- مصرف نادرست وجوهات شرعی: وجوهات جمع‌آوری شده به مراکز دینی خارج از کشور ارسال می‌شد و در بسیاری موارد، پاسخ‌گوی نیازهای مالی، فرهنگی و دینی جامعه محلی نبود.

- تشتت فقهی و ناهماهنگی مذهبی: تقلید از مراجع متعدد خارجی، به ناهم‌سانی در مناسک، فتاوی و جهت‌گیری‌های دینی در سطح جامعه انجامی و مانع از شکل‌گیری دستگاه اجتهادی متناسب با نیازهای خاص جامعه افغانستان شد.

در مجموع، اگرچه افغانستان از میراثی کهن در فقه، حدیث و علوم اسلامی برخوردار بود، اما به سبب ترکیب پیچیده‌ای از عوامل داخلی و خارجی از جمله استبداد سیاسی، سرکوب مذهبی، وابستگی فراملی و غیبت حمایت حکومتی، فرصتی برای شکل‌گیری

مرجعیت مستقل و ملی نیافت. استمرار تقلید از مراجع نجف و قم، در کنار شرایط بحرانی داخلی، مانعی جدی در برابر تحقق مرجعیت بومی و کارآمد بود.

۶. احیای مرجعیت دینی در دوران معاصر

اهمیت و ضرورت مرجعیت دینی در هر جامعه برای هدایت دینی و اجتماعی جامعه به سمت درست مطابق با شرایط و اقتضائات زمان از مهم ترین مسئله یک جامعه متکی به خود است که با توجه به تقسیم سرزمینی کشورها، نیاز دارد که هر جامعه مطابق با شرایط خود سازمان دینی داشته باشد.

الف) ضرورت مرجعیت بومی: با استناد به آموزه های قرآنی مانند آیه (فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ)، هر جامعه ای نیازمند نهاد دینی برآمده از متن خود است؛ نهادی که هم زمان با شناخت مقتضیات محلی، بتواند مسائل اجتماعی، دینی و فرهنگی مردم را به طور بومی پاسخ دهد. مرجعیت غیر بومی، اگرچه می تواند پاسخ گوی مسائل فقهی کلی باشد، اما در درک و حل چالش های خاص یک جامعه، محدودیت دارد. از این رو، ضرورت مرجعیت دینی داخلی برای جامعه شیعی افغانستان، هم از منظر دینی و فقهی، و هم از نظر سیاسی و اجتماعی اجتناب ناپذیر بود. تنها با شکل گیری مرجعیتی بومی و مستقل بود که می شد به تثبیت هویت مذهبی و فقهی جامعه، تقویت اعتماد دینی، و سامان بخشی به وجوهات و سازمان دینی امید بست.

ب) نقش شهید مزاری در احیای مرجعیت دینی: در آغاز قرن پانزدهم هجری، هم زمان با افزایش آگاهی اجتماعی، بروز بحران های سیاسی و رشد نیازهای مذهبی، شرایط برای طرح مرجعیت بومی در افغانستان فراهم تر شد. شهید عبدالعلی مزاری، رهبر جریان عدالت خواه شیعیان، به عنوان یکی از نخستین چهره هایی که ضرورت مرجعیت مستقل داخلی را درک کرد، نقش مهمی در این زمینه ایفا نمود. وی با شناختی عمیق از نیازهای جامعه و اقتضائات فرهنگی آن، از آیت الله محقق کابلی خواست که مرجعیت دینی مردم را بر عهده گرفته و از ایشان به طور جدی حمایت کرد و زمینه را برای پذیرش مرجعیت وی فراهم ساخت.

ج) نقش آیت‌الله محقق کابلی در احیای مرجعیت دینی: آیت‌الله محقق کابلی (۱۳۹۸ش) را می‌توان نخستین مرجع جامع الشرایط معاصر از درون جامعه شیعی افغانستان دانست. وی از شاگردان برجسته آیت‌الله خویی در نجف بود و در دهه هفتاد شمسی با انتشار رساله عملیه در سال ۱۳۷۲ش، رسماً مرجعیت دینی را پذیرفت. این اقدام، نقطه عطفی در تاریخ فقهی افغانستان به‌شمار می‌رود، چرا که برای نخستین بار پس از سده‌ها، مرجعی از بطن جامعه افغانستان، مرجعیت شیعیان را برعهده گرفت. آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی نیز با فعالیت‌های علمی و تبلیغاتی، در گسترش مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی نقش مؤثری ایفا نمود.

د) آیت‌الله فیاض و تکامل فقاہت شیعه: در تداوم این مسیر، آیت‌الله محمد اسحاق فیاض، از مراجع بزرگ نجف، جایگاه ویژه‌ای در استمرار سنت اجتهادی و مرجعیت دینی جهان تشیع دارد. وی با برخورداری از توانمندی در فقه، اصول، رجال، و نگاه انتقادی و تحلیلی به مسائل نوظهور، توانست مدرسه‌ای نو در فقه معاصر شیعه بنیان نهد. آثار برجسته او چون المباحث الأصولیة، أحكام البنوک، و المسائل الطیبة، نشان از دغدغه وی در پاسخ‌گویی به نیازهای زمان دارد.

آیت‌الله فیاض افزون بر جایگاه علمی، نماد اعتدال، عقلانیت و انسجام مذهبی نیز بوده و رویکرد او در تفسیر حقوق زن، مالکیت فکری، و فقه‌الاقتصاد، مؤید قرائتی روزآمد و مبتنی بر اجتهاد پویاست. مجالس درس او در نجف، همچنان از فعال‌ترین کانون‌های علمی به‌شمار می‌رود. در حقیقت نماد علمی حوزه نجف در وجود ایشان تبلور یافته است.

هـ) ظهور مراجع دیگر

در سال‌های اخیر، با گسترش سطح دانش دینی در میان روحانیون افغانستان و افزایش ارتباطات دینی، چهره‌های دیگری نیز به مرجعیت دست یافته‌اند؛ از جمله آیت‌الله محمد باقر موحدی نجفی، آیت‌الله غلام عباس واعظزاده بهسودی و آیت‌الله محمد باقر فاضلی بهسودی. این شخصیت‌ها هر یک در عرصه‌های مختلف علمی، فقهی و فرهنگی، جایگاه شایسته‌ای یافته و بخشی از مسئولیت هدایت دینی جامعه شیعی افغانستان را بر دوش دارند.

مرجعیت دینی شیعه در افغانستان، پس از سده‌ها وابستگی به حوزه‌های نجف و قم، سرانجام در دهه‌های پایانی قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری، توانست به‌گونه‌ای بومی احیا شود. این احیا نتیجه تلاش فقیهان آگاه، فضای باز اجتماعی و مطالبه جدی مردم بود. شکل‌گیری مرجعیت داخلی، نقطه تحولی در تاریخ معاصر تشیع افغانستان محسوب می‌شود و امید است با استمرار این مسیر، نسلی تازه از فقها و مراجع از درون این جامعه برخیزد که هم‌زمان به سنت علمی حوزه و اقتضائات زمانه وفادار باشند.

۷. چشم‌انداز مرجعیت در افغانستان

در دهه‌های اخیر، جامعه شیعه افغانستان تحولات چشمگیری را در حوزه اندیشه دینی، فقهی و اجتماعی تجربه کرده است؛ تحولات ناشی از بیداری دینی، گسترش آموزش دینی، بازگشت علما و طلاب مهاجر، و دگرگونی‌های سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ای. در این میان، گرایش به تکوین یک «مرجعیت بومی و مستقل» به تدریج در حال شکل‌گیری است؛ مرجعیتی که از دل جامعه برمی‌خیزد و می‌کوشد به نیازهای واقعی و نوپدید جامعه پاسخی درخور ارائه دهد. شکل‌گیری «مکتب فقهی کابل» نماد این روند تحول‌یافته است؛ جریانی که فقه را از دایره مناسک فردی به سپهر مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بسط می‌دهد.

نهاد مرجعیت در افغانستان معاصر با چالش‌ها و نیز فرصت‌های همراه است.

الف) چالش‌های نهاد مرجعیت در افغانستان: علی‌رغم ظرفیت‌های بالقوه علمی و فقهی در جامعه افغانستان، نهاد مرجعیت با موانع متعددی مواجه است که مانع از تکوین و تثبیت آن به‌صورت پایدار و فراگیر شده است:

- **گروه‌های افراطی:** جریان‌های تکفیری و سلفی، همراه با خشونت ساختاری و فرهنگی، فضای رشد آزادانه فقه شیعه را محدود و نهاد مرجعیت را در موقعیت انزوا و تهدید قرار داده است.

- **محلی‌سازی مرجعیت:** نگاه قبیله‌ای به مرجعیت، مانع از شکل‌گیری مرجعیتی ملی شده و انسجام اجتماعی-مذهبی شیعیان را تضعیف کرده است. تقلیل مرجعیت به سطوح

منطقه‌ای و محلی، امکان تأثیرگذاری آن در سطح کلان ملی را محدود می‌سازد. بنابراین، مرجعیت باید از سطح محله و منطقه فراتر رود و به مرجعیتی ملی بدل شود.

- **ضعف نظام آموزشی:** عدم شکل‌گیری حوزه علمیه مستقل، مانع از پرورش نسل جدیدی از مجتهدان متعهد به مسائل جامعه می‌شود.

ب) فرصت‌های تحول‌آفرین: در کنار چالش‌ها، زمینه‌هایی نوظهور در جامعه افغانستان فراهم شده است که می‌تواند بستر مساعدی برای تکوین مرجعیت بومی و نوسازی نهاد دین فراهم سازند:

- **انفجار اطلاعات و توسعه رسانه‌های نوین:** دسترسی آزاد به متون دینی، پلتفرم‌های ارتباطی و شکستن فضای تقیه، امکان گفت‌وگوی عمومی درباره فقه و مرجعیت را افزایش داده است.

- **مسائل جدید:** جامعه امروز، نیازمند مرجعی است که پاسخ‌گوی مسائل کلان اجتماعی، سیاسی و مدنی در کنار احکام عبادی باشد. موضوعاتی نظیر حقوق زنان، بانک‌داری و اقتصاد نوین، فضای مجازی، و مسائل مستحدثه ضرورت توسعه فقه کاربردی و اجتهاد پویا را دوچندان کرده‌اند.

- **جهانی‌شدن:** ارتباطات بین‌المللی، روند آموزش و تحقیقات و ارتباطات را از حالت محلی به نهادی با افق جهانی سوق داده است.

- **مهاجرت و فرصت‌ها:** مهاجرت‌های اجباری گذشته، امروز با بازگشت علمای جوان و تبادل تجربه‌های حوزه‌ای به فرصت تبدیل شده است.

ج) ضرورت مرجعیت شورایی: یکی از تحولات ضروری در ساختار مرجعیت افغانستان، عبور از الگوی فردمحور به الگوی شورایی است. این ضرورت، دلایل متعددی دارد:

- **پاسخ‌گویی هماهنگ به مسائل نوظهور:** تکرر فتاوا در مسائل مستحدثه نیازمند نهادی جمعی برای تنظیم و صدور فتاوی منسجم و دقیق است.

- **شفافیت در منابع مالی:** شوراهای مرجعیت می‌توانند نظارت جمعی بر وجوهات

شرعی اعمال کرده و از فساد و شخصی سازی منابع جلوگیری کنند. عبور از تمرکز مرجعیت بر یک شخص مانع بروز اقتدارگرایی و تملک منابع می گردد.

- **نهادینه سازی تقلید:** تقلید جمعی از نهاد فقهی چندنفره، جایگزین الگوی سنتی تقلید فردی می شود و امکان مشارکت حداکثری فقها را فراهم می سازد.

- **ضرورت تأسیس نهاد صدور فتوا:** الگوی «دارالافتاء» در بسیاری از کشورهای اسلامی نشان می دهد که صدور فتوا باید از شخصیت فردی به نهاد فقهی منتقل شود. تعدد مجتهدان باید در چارچوب نهادهای مشترک، به فرصت تبدیل گردد تا فتاوی تخصصی متنوع بر پایه همکاری علمی پدید آید.

- **گذار از فردمحوری به نهادمحوری:** ساختار سنتی مرجعیت، مبتنی بر شخصیت فقیه منفرد بود؛ اما جامعه افغانستان با تنوع قومی، جمعیت جوان و مجتهدان متعدد، نیازمند الگوی نهادی است.

۸. راهکارهای تقویت نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان

در پرتو تحولات اجتماعی، فرهنگی و دینی اخیر، تقویت نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان ضرورتی انکارناپذیر یافته است؛ نهادی که بتواند هم زمان با حفظ پیوندهای سنتی، به گونه ای بومی، مستقل و کارآمد به نیازهای جامعه شیعی این کشور پاسخ دهد. در این راستا، مجموعه ای از راهکارهای اجرایی و ساختاری قابل طرح است:

الف) توسعه نهاد آموزش دینی و تربیت نیروی متخصص: تقویت حوزه های علمیه بومی، ایجاد مدارس دینی با استانداردهای نوین، و تربیت نسل جدیدی از طلاب، فقها و مجتهدان، از جمله نخستین الزامات نوسازی نهاد مرجعیت است. این فرایند باید با برنامه ریزی آموزشی بلندمدت و توجه به نیازهای علمی و اجتماعی معاصر همراه باشد.

ب) بهره گیری از فناوری های نوین در گسترش ارتباطات دینی: مرجعیت دینی باید از ابزارهای دیجیتال و شبکه های ارتباطی جهانی برای ارتباط مستمر با شیعیان داخل و خارج کشور، انتقال دانش دینی، پاسخ گویی به پرسش ها و ترویج معارف اهل بیت (علیهم السلام) بهره گیرد.

این امر به گسترش افق مرجعیت و کاهش انزوای جغرافیایی آن خواهد انجامید.

ج) پاسخ‌گویی فعال به مسائل مستحدثه: یکی از نیازهای جدی مرجعیت معاصر، تولید اجتهادی پویا و کاربردی در مواجهه با مسائل نوپدید جامعه است؛ از جمله چالش‌های حقوقی، اقتصادی، اجتماعی، زنان، آموزش، حکومت‌داری، رسانه و فضای مجازی. بی‌توجهی به این حوزه‌ها می‌تواند جایگاه اجتماعی مرجعیت را تضعیف کند.

د) تقویت پیوندهای علمی با حوزه‌های خارج کشور: در عین تأکید بر استقلال نهاد مرجعیت در افغانستان، تعامل علمی و هم‌افزایی معرفتی با حوزه‌های ریشه‌دار مانند قم و نجف و الازهر ضروری است. بهره‌گیری از تجربه‌های فقهی، نهادسازی و نظام آموزشی این مراکز می‌تواند به ارتقاء سطح کیفی مرجعیت بومی کمک کند.

ه) توانمندسازی طلاب جوان و نوسازی نخبگان دینی: تشکیل مراکز آموزشی تخصصی برای طلاب جوان، اعزام برای تحصیل در مراکز علمی معتبر، و ایجاد فرصت‌های مطالعاتی و ارتباطات بین‌المللی، موجب تربیت نسلی از فقهای آینده‌نگر، کارآمد و بومی خواهد شد.

و) بومی‌سازی نهاد مرجعیت و تقویت استقلال ساختاری: اگرچه ارتباط با دیگر مراکز علمی و دینی امری ضروری است، اما شکل‌گیری یک مرجعیت نسبتاً مستقل در افغانستان از نظر ساختار نهادی، تصمیم‌گیری فقهی، منابع مالی و پاسخ‌گویی محلی، شرط لازم برای تثبیت موقعیت اجتماعی آن در میان شیعیان این کشور است.

ز) بازآفرینی نهاد وکالت و پاسخ‌گویی نوین فقهی: نهاد وکالت، به‌عنوان یکی از ارکان سنتی مرجعیت، نیازمند بازسازی و روزآمدسازی است. مرجعیت باید با بهره‌گیری از روش‌های نوین ارتباطی، نهادهای فقهی شورایی، مراکز پاسخ‌گویی آنلاین و استفاده از زبان رسانه، به نیازهای فکری و عملی جامعه شیعی در سطوح مختلف پاسخ دهد.

ح) تمرکز در جمع آوری و مصرف وجوهای شرعیه: وجوهای شرعیه، منبع مالی مستقل، یکی از ویژگیهای حوزه‌های علمیه شیعه است، که ضرورت دارد، جمع‌آوری و مصرف آن توسط نهاد مرجعیت به گونه متمرکز انجام شود تا از سوء استفاده و دکان‌داری اجتناب گردد.

و) احیای مکتب فقهی کابل: پارادایمی نو در حوزه علمی افغانستان: در پی بازگشت مجتهدان جوان از حوزه‌های نجف و قم، و استقرار آنان در کابل به‌عنوان مرکز فکری کشور، اکنون «مکتب فقهی کابل» در حال تکوین است. این مکتب نوظهور، واجد ویژگی‌های زیر است:

- فقه تطبیقی و مقارن: با بهره‌گیری از تجارب مذاهب مختلف اسلامی، زمینه را برای هم‌زیستی مذهبی و گفت‌وگوی فقهی فراهم می‌سازد.

- تمرکز بر فقه اجتماعی و مدنی: به جای تمرکز صرف بر مناسک فردی، مسائل کلانی چون فقه شهروندی، آموزش، اقتصاد، سیاست و حقوق عمومی مورد توجه قرار گرفته‌است.

- توسعه فقه نظام‌مند و کاربردی: مکتب کابل، در مسیر تولید شاخه‌های نوینی چون فقه خانواده، فقه دولت، فقه رسانه و فقه اقتصاد حرکت می‌کند.

- تعامل با مدرنیته: اجتهاد در این مکتب عقل‌گرا، اخلاق‌محور و جامعه‌نگر است و تلاش دارد به جای تقابل با مدرنیته، آن را فهم و مدیریت کند.

- اصالت نص و اعتبار عرف: این مکتب، ضمن وفاداری به منابع اصیل دینی، برای عرف عقلایی نیز اعتبار فقهی قائل است و فقه را از انجماد و انحصار می‌رهاند.

«مکتب فقهی کابل» می‌تواند نقطه عزیمت یک نوزایی فقهی باشد؛ الگویی که ضمن پیوستگی با سنت، افق‌هایی تازه برای مرجعیت شیعی در افغانستان می‌گشاید و بستر نهادینه‌سازی مرجعیت بومی، عقلانی و پاسخ‌گور فراهم می‌سازد.

مرجعیت دینی شیعه در افغانستان، اکنون در آستانه تحولی گفتمانی، نهادی و اجتماعی قرار دارد. تقویت نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان، مستلزم حرکتی راهبردی، چندلایه و تدریجی است که هم از پیوند با سنت بهره‌گیرد و هم با مقتضیات عصر همراه باشد. تحقق این هدف، در گرو تلفیق میان توسعه علمی، نهادسازی فقهی، استقلال نسبی، پاسخ‌گویی اجتماعی و تعامل جهانی است. تنها در این صورت است که می‌توان به بازسازی نهادی مرجعیت، بازآفرینی اقتدار دینی و بازتعریف نقش اجتماعی آن در بستر افغانستان معاصر امید بست.

نتیجه

بررسی سیر تحول نهاد فقاها و مرجعیت در خراسان بزرگ و افغانستان معاصر نشان می‌دهد که این نهاد، با وجود فراز و فرودهای تاریخی، همواره نقشی مؤثر در حفظ و ترویج مکتب فقهی شیعه ایفا کرده است. مرجعیت شیعه در این منطقه، هرچند فاقد ساختار متمرکز و رسمی همانند قم و نجف بود، اما با بهره‌گیری از ویژگی‌هایی چون تقیه، شبکه وکالت، مهاجرت علمی، و پیوند با جریان‌های تصوف، توانست هویتی پویا و تأثیرگذار در سپهر دینی و فقهی شرق جهان اسلام پدید آورد.

عالمانی برجسته از این سرزمین، ظهور کرده و در ادوار مختلف، متناسب با مقتضیات زمان، مسئولیت مرجعیت را در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی بر عهده گرفتند و در توسعه علمی، پاسخ‌گویی به مسائل نوظهور، کنش‌گری اجتماعی و تولید گفتمان‌های سیاسی شیعی نقش‌آفرین بودند.

در دهه‌های اخیر، مرجعیت شیعی افغانستان، از حالت غیرمتمرکز و وابسته صرف به حوزه‌های خارج، به سمت شکل‌گیری مرجعیت‌های بومی حرکت کرده است. این تحول، نشان‌دهنده ظرفیت پویایی و بازتولید نهادی درون سنت شیعی این جامعه است.

با این حال، استمرار آن با چالش‌هایی نظیر بحران‌های امنیتی، فقر آموزشی، فشارهای سیاسی و منطقه‌گرایی، آینده این نهاد را با تهدیداتی جدی مواجه ساخته است. با وجود این، بهره‌گیری از ظرفیت علما، نخبگان جوان و پیوند با مراکز علمی جهان تشیع، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری مرجعیتی بومی، پاسخ‌گو و مؤثر در افغانستان باشد.

در نهایت، آینده مرجعیت شیعی در افغانستان در گروی نوسازی نهادهای علمی، تقویت استقلال فکری و نهادی، و تعامل هوشمندانه با تحولات اجتماعی و دینی است. چنین رویکردی می‌تواند این نهاد را به یکی از ارکان اساسی ثبات فرهنگی، انسجام مذهبی و پویایی فکری جامعه شیعی افغانستان بدل سازد.

کتابنامه

-
- ابن أعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی، الفتوح، بیروت دار الأضواء، ۱۴۱۱ق.
- البلاذری، أبو الحسن أحمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۷ق.
- البلاذری، أبو الحسن أحمد بن یحیی، فتوح البلدان قاهره: چاپ ۱۹۰۱ م،
- بیهقی، محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳.
- حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران،
- حر عاملی، محمد بن حسن، أمل الآمل فی علماء جبل عامل، بغداد، مكتبة الأندلس
- _____، وسائل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ق.
- خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵.
- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ق.
- _____، من لا یحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، تاریخ، ۱۴۰۴ق.
- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، الفهرست، مصحح سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف اشرف، المكتبة الرضویة، بی تا.
- _____، رجال الشیخ الطوسی، مصحح جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۷ق.
- _____، الغیبة للحجة، قم، دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
- غبار، میر محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، امریکا، انتشارات محسن، ۱۳۹۱.
- قاضی منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ترجمه: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

- کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۲ق.
- محمد بن خاوند شاه، تاریخ روضة الصفا فی سيرة الانبياء و الملوك و الخلفاء، تصحيح جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش.
- مقدس، شمس‌الدین محمد احمد، أحسن التقاسیم، بیروت، دار صدار، بی تا.
- ناصری داوودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان مقدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸.
- ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، قم، زلال کوثر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- نجاشی، ابو الحسن، احمد بن علی، رجال النجاشی، مصحح سید موسی شبیری زنجانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ه ق.